

دکتر دونالد فاوئر، پیشینه های عهد عتیق، سخنرانی 22، امپراتوری ایران

© 2024 دان فاوئر و تد هیلدبرانت

این دکتر دان فاوئر است که در مورد پیشینه های عهد عتیق تدریس می کند. این جلسه بیست و دوم، امپراتوری ایران است.

خوب، به عقب خوش آمدید.

شما ممکن است جایی نرفته باشید، اما من می گویم به این معنا که ما در بخش بعدی نوار خود هستیم، خوش آمدید و این بخش نوار کاملاً در مورد امپراتوری ایران خواهد بود، امپراتوری ای که چندین قرن دوام آورد اما امپراتوری ای که تفسیر آن آنطور که می خواهیم برای ما بسیار دشوار است. هنگامی که کوروش پادشاه ایران شد، تابع پادشاه ماد بود. هنگامی که این قبایل به شهرت رسیدند، ماد بزرگترین قبیله از پنج قبیله بود، بنابراین کوروش پادشاه بزرگ فاتح نبود که وقتی به این فرد فکر می کنیم به آن فکر می کنیم.

او زبردست آستیاگ بود. در واقع، کوروش آنقدر با استعداد و آشکارا در حال افزایش بود که آستیاگ او را فرا خواند تا بیاید و در پایتخت خود در اکباتانا در برابر او حاضر شود. بنابراین، کوروش از آمدن امتناع کرد و آستیاگ به سوی کوروش در پایتخت او در انشان لشکرکشی کرد.

پس در راه و این فعالیت است که به نظر می رسد از وقایع زندگی کوروش خبر می دهد، به طرز شگفت انگیزی سپاهیان آستیاگ علیه او برخاستند و او را گرفتند و به عنوان اسیر به کوروش تحویل دادند. این به نوعی نمونه ای از لحن وقایع در طول صعود کوروش به شهرت جهانی است. هنگامی که کوروش در سال 559 به قدرت رسید، جهان به شرح زیر بود.

ابرقدرت اصلی بابل بود که هلال حاصلخیز را کنترل می کرد. پس از آن ماد که یک قوس غول پیکر را در شمال و شرق کنترل می کرد، کنترل می کرد. لیدیا باقیمانده فلات آناتولی را کنترل می کرد که بخش غربی و ساحلی آناتولی خواهد بود. قدرت بزرگ در جنوب غربی مصر بود، اما همچنین روشن بود که مصر مانند یک شیر پیر است که قادر به کشتن یک دشمن ضعیف است اما در برابر یک دشمن قوی بی ضرر است.

پس این نقشه جهان زمانی است که کوروش پادشاه شد. همانطور که گفته شد، کوروش ابتدا شهرهای بزرگ ایران و ماد را متحد کرد و البته ماهرانه اکباتانا را پایتخت منافع خود اعلام کرد. حالا، من می خواهم در اینجا مکث کنم و نکته ای را برای شما بیان کنم که حتی در این مرحله آخر زندگی من ناامید کننده است، و آن این است.

ما حتی یک کتیبه فارسی نداریم. صفر. تنها سندی که به زبان فارسی داریم روی دیوار کوهی یعنی کتیبه معروف بیستون است.

بنابراین، آنچه ما مجبور به انجام آن هستیم این است که در مورد گروهی از مردم صحبت کنیم که صدها سال حکومت کردند و بیش از 200 سال قدرت پیشرو در تاریخ جهان بودند، اما ما هیچ مدرکی نداریم که از آنها صحبت کنیم. بنابراین، این بدان معناست که ما مجبور هستیم تا حد زیادی به مطالب یونانی تکیه کنیم، و بنابراین من به مخاطبانم هشدار می دهم که این را به شما بگویم، ما مطالبی از دیدگاه فارسی نداریم. آنچه ما داریم از یونانیان است.

بنابراین، وقتی به این 200 سال نگاه می‌کنیم، تا زمانی که اطلاعاتی از کتاب مقدس نداشته باشیم، هیچ اطلاعاتی نداریم. حالا، البته، همیشه اطلاعات مصنوعی، تجزیه و تحلیل سفال، چینه نگاری سایت و چیزهایی از این قبیل وجود دارد. اما چیزی که ما از دست می‌دهیم تاریخ ایران است که بسیار دوست داریم داشته باشیم.

بنابراین چیزی که می‌خواهم قبل از اینکه جلوتر بروم انجام دهم این است که به شما این نکته را بگویم که تقریباً همه کتاب‌ها، مگر اینکه کسی را بخوانید که یک حرفه‌ای واقعی است، تقریباً همه کتاب‌ها از تأثیر دیدگاه یونانی رنج می‌برند، که ناگزیر از پارسیان متنفر بود، و بنابراین ما همیشه، در سطحی بسیار خوب، می‌خواهم مکث کنم، ما همیشه، در برخی از سطوح، نوعی دیدگاه کج و معوج، اگر نگوییم کاملاً تحریف شده در مورد آنچه اتفاق افتاده است. یونانیان از پارسیان متنفر بودند و بنابراین اطلاعاتی که ما داریم همیشه با دیدگاه یونانی منحرف است. بنابراین صحبت در مورد امپراتوری پارس را برای ما بسیار دشوار می‌کند زیرا ما واقعا هیچ منبع تاریخی فارسی نداریم.

بنابراین، با این حال، می‌خواهیم به شما بگوییم که گاهی اوقات با منابع یونانی مخالف خواهیم بود، اما حتی در حالی که این کار را انجام می‌دهم، اختلاف نظر من شهودی‌تر است. من در حال پر کردن یک جای خالی بدون هیچ اطلاعاتی برای پر کردن هستم. بنابراین با گفتن این موضوع، و با بیان این نکته، کوروش دو قبیله را متحد کرد و سپس در یک زمان، شروع به شروع کار نظامی خود کرد.

او توجه خود را به قدرت بزرگ غرب که لیدیا بود معطوف کرد. بنابراین، اگر می‌خواهیم ببینیم لیدیا کجا بود، بایاید به نئوبابلی برگردیم و می‌توانم به شما نشان دهم. در اینجا تصویری از پادشاهی لیدی است. آیا این منطقه سبز را می‌بینید که غرب و شمال آناتولی را تشکیل می‌دهد؟ این پادشاهی بزرگ لیدی بود و ما حتی 100 درصد مطمئن نیستیم که آیا این توالی وقایع است یا خیر، اما در یک زمان، کوروش توجه خود را به فتح لیدیا معطوف کرد.

مرز بین لیدیا و آناتولی رودخانه هالاس بود و بنابراین کوروش حمله کرد و توسط پادشاه کرزوس دفع شد. بنابراین، پس از پیروزی، کرزوس به سمت غربی هالاس عقب نشینی کرد و انتظار داشت که کوروش نیز همین کار را انجام دهد. از این گذشته، اگر در زمستان در فلات آناتولی گرفتار شوید، می‌تواند منجر به نابودی شما شود.

بنابراین، او عقب نشینی کرد و انتظار داشت که کوروش نیز همین کار را انجام دهد، اما کوروش با تصرف پایتخت لید، ساردیس، او را غافلگیر کرد، که بلافاصله آن را به یک ساتراپی جدید تبدیل کرد. اکنون کلمه ساتراپی کلمه جدیدی برای ما است. این یک کلمه فارسی است، و کلمه‌ای برای توصیف نوعی مرز یا هویت سیاسی است، چیزی شبیه به یک ایالت در آمریکا یا چیزی شبیه به آن، یا یک ملت مستقل.

بنابراین، او تمام کشتی بین‌النهرین را کنترل کرد زیرا لیدیا را کنترل می‌کرد. حالا، برای اینکه به شما نشان دهم که با کمبود کامل اطلاعات با چه چیزی روبرو هستیم، به جمله من نگاه کنید. مدتی قبل یا بعد از لشکرکشی لیدیان، او توجه خود را به سمت شرق معطوف کرد.

ما حتی نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم که کوروش قبل یا بعد از لیدیا به شرق حمله کرده است. ما به سادگی این اطلاعات را نداریم. اما او برگشت و شرق را تا رودخانه سند فتح کرد.

اگر گزنفون، مورخ یونانی، درست می‌گوید. بنابراین این مردی است که موفق شد همه چیز را فتح کند، از حوضه رودخانه سند تا جزایر دریای اژه، و ما واقعا نمی‌توانیم بازسازی کنیم که چگونه و چه زمانی او این

کار را انجام داد. بنابراین، آنچه می توانیم بگوییم این است که فتوحات دراماتیک کوروش جهان را مانند هیچ فرد دیگری تا این لحظه در تاریخ جهان تغییر داد.

یکپارچه ای که با نابونیدوس روبرو شد ممکن است از بابلی ها فرار کرده باشد. بنابراین بابلی ها، جای تعجب نیست، دروازه ها را برای استقبال از کوروش به عنوان پادشاه خود باز کردند. اکنون، اینجاست که ما برخی از مزایا را داریم.

همیشه آسان نیست که بگوییم چقدر است، اما ما دیدگاه کوروش را در کتاب مقدس داریم. کوروش یکی از تنها دو نفری در کتاب مقدس است که حتی قبل از زنده شدن نامشان برده شده است. اشعیا او را با نام ذکر می کند و البته اشعیا از زمان حزقیا بود که قرن ها قبل از تولد کوروش بود.

بنابراین، این منجر به یک دیدگاه انتقادی در مورد اشعیا شده است که می گوید در واقع دو اشعیا وجود داشته اند. اشعیا که فصل های 1 تا 39 را نوشت، و سپس محققان به اشعیا دوم اشاره می کنند، اشعیا که در فصل های 40 تا 56 تجسم یافته است، و بسیاری از محققان منتقد به یک تریتمو-اشعیا اعتقاد دارند، یعنی اشعیا سوم که 56 تا 66 را نوشت. بنابراین برای کسانی از ما که اشعیا را به عنوان نویسنده واحد می دانیم، باید بگوییم که کوروش شناخته شده است زیرا خدا نام او را پیشگویی کرده است.

به هر حال، از دیدگاه یک کتاب شناس، به آنچه اشعیا در مورد کوروش نوشت گوش دهید. این من هستم که در مورد کوروش می گویم، او شبان من است و او تمام خواسته های من را انجام خواهد داد. و او از اورشلیم اعلام می کند، او ساخته خواهد شد، و از معبد، پایه و اساس خود را گذاشته خواهد شد.

خداوند به کوروش مسح شده اش چنین می فرماید، که من او را از دست راست گرفته ام تا امته را پیش از او مطیع کنم و کمر پادشاهان را از دست بدهد تا درهای پیش روی او را باز کند تا دروازه ها بسته نشوند. این احتمالاً اشاره ای به سقوط بابل است. من پیش از شما ادامه خواهم داد و مکان های ناهموار را صاف خواهم کرد.

درهای برنز را می شکم و میله های آهنی آنها را می شکم. من گنجینه های تاریکی و ثروت پنهان مکان های مخفی را به شما خواهم داد تا بدانید که من، یافث، خدای اسرائیل هستم که شما را به نام خود می خوانم. این یک اشاره بی سابقه و شگفت انگیز به پادشاهی است که هنوز قرن های آینده دارد.

بنابراین، جای تعجب نیست که دوستان منتقد ما استدلال می کنند که این از طرف اشعیا نیست، بلکه از نویسنده دیگری است که دو قرن بعد است. تصویر کوروش در کتاب مقدس به طور یکنواخت مثبت است و تصویری که کوروش برای ما به جا گذاشت به طور یکنواخت مثبت است.

متأسفانه ما هیچ سابقه فارسی نداریم که با آن تصویر مطابقت داشته باشد. بنابراین، ما از خلاء صحبت می کنیم. از دیدگاه کتاب مقدس یا از دیدگاه انسانی، به راحتی می توان فهمید که چرا خدا این مرد را برای انجام اراده خود انتخاب می کند.

او مردی با درخشش و شجاعت بی چون و چرا و اسکندر بدون کاستی های دومی بود. سیاست های او احتمالاً موفقیت های او را بیش از هر چیز دیگری توضیح می دهد. تاریخ به ما نشان داده است که کوروش اولین انسان دوست بود.

استوانه کوروش در سازمان ملل متحد به عنوان نمونه ای از اولین پادشاه بشردوستانه وجود دارد، اولین پادشاهی که چشم اندازی از جهانی متحد داشت که در آن حقوق بشر نقش مهمی ایفا می کند. بنابراین، این

سیاست های کوروش، اگر دقیق باشد، او را به عنوان اولین انسان دوست جهان ترسیم می کند. بنابراین، من چهار نکته برای شما دارم.

اگر می خواهید اینها را بنویسید، این به شما بستگی دارد. شما نوار را دارید، بنابراین لزوماً مجبور نیستید اینها را بنویسید. اما چهار نکته به شرح زیر است.

کوروش برخلاف پیشینیان خود، رفاه مذاهب محلی را تشویق می کرد. به عبارت دیگر، برخلاف بابلی ها و تا حدی آشوریان، کوروش مذهب محلی را ترویج می کرد. این ممکن است به این دلیل باشد که ایرانیان در صفحات تاریخ تازه کار بودند.

اینطور نیست که آنها یک سنت مذهبی داشته باشند که به هزاره سوم برمی گردد. بنابراین، شاید این توضیح دهد که چرا آنها نسبت به فرقه های مذهبی دنیای خود بازتر بودند. اما کوروش به عنوان پادشاهی که مذاهب محلی را تشویق می کرد به خوبی شناخته می شد.

ثانیاً، کوروش همچنین پادشاهی بود که مرتباً نسبت به دشمنان مغلوب ملایمت نشان می داد. حالا، شما که با من بودید، ما تصاویر گرافیکی، تهوع آور و وحشتناک رفتار آشوری ها را دیدیم. سعی کنید تصور کنید که کوروش در آن سوی آونگ بود.

او مرتباً نسبت به دشمنانی که فتح کرده بود ملایمت نشان می داد تا به کراتاسه اجازه داده شود حتی پس از شکست کوروش به حکومت در کشور خود ادامه دهد. این ملایمت مطمئناً وفاداری مردمی را که کوروش فتح کرده بود جلب کرد. او نه تنها ملایمت نشان داد، بلکه به قدرت های فتح شده اجازه خودمختاری داد.

به این معنا که تا زمانی که آنها مایل به وفاداری به پارسیان بودند، او به آنها فرصت خودمختاری می داد. بین ملایمت و خودمختاری، این دو عمل پادشاه پارس نمی توانست به شدت متضاد با ایرانیان باشد، مهم نیست که ما چه پیشنهادی می کردیم. این فقط قابل توجه است.

این زندگی متفاوتی را به دنیای بین المللی دوران کوروش دمید. سوم، کوروش فرصت این مردمی را که توسط آشوری ها و بابلی ها تبعید شده بودند، تشویق و حمایت کرد تا به سرزمین های خود بازگردند. به عبارت دیگر، او دنیای بشردوستانه ای را تصور کرد که در آن مردم را تسخیر کرد.

یادتان هست که اشاره کردم آشوری ها حدود چهار و نیم میلیون نفر را اخراج کرده اند؟ و ما نمی توانیم بگوییم، من هیچ آماری را نمی دانم که تا به حال در مورد تعداد بابلی ها دیده باشم، اما می توان حدس زد که این تعداد را به بیش از پنج میلیون رسانده است. خب، اینها افرادی هستند که بسیاری از آنها به مناطق جدیدشان پیوند زده شده بودند، اما اینها افرادی بودند که کوروش فکر می کرد اگر بخواهند باید بتوانند به وطن خود بروند. البته این عواقب شگفت انگیزی برای یهودیان بابل داشت زیرا کوروش فرمانی صادر کرد که آنها می توانند به اورشلیم بازگردند.

شگفت انگیز. در نهایت، کوروش اولین مبلغ سفیدپوست موثر در جهان بود. بسیار خوب، در دنیای امروز، وقتی می گویم مبلغان سفیدپوست، به نظر می رسد که من مانند یک نژادپرست صحبت می کنم.

کاری که من واقعاً انجام می دهم تأمل در دو صفتی است که مبلغان برای توصیف ماهیت تبلیغات به کار می برند. تبلیغات سفید اصطلاحی است که برای تبلیغات خوش خیم و مثبت استفاده می شود. تبلیغات سیاه صفتی است که برای تبلیغات وحشتناک و منفی استفاده می شود.

تا این لحظه، می توان گفت که آشوری ها تبلیغات سیاه را به کار گرفتند که هیچ ملت دیگری در تاریخ جهان نداشت. کوروش اولین پادشاهی بود که ارزش تبلیغات سفیدپوستان را تصور کرد، یعنی خود را نه به عنوان یک فاتح معرفی کرد، که واقعا بود، اما با موفقیت خود را به عنوان یک رهایی بخش معرفی کرد. اگر ادبیات یونان را درست بخوانیم، یا بهتر است بگویم اگر یونانیان آن را درست نوشته اند، کوروش شگفت انگیزترین پادشاه تمام جهان باستان بود.

کوروش اولین انسان دوست، اولین آزادیخواه، اولین کسی که آزادی مذهبی را تصور کرد، و اولین کسی که کرامت انسانی را به رسمیت شناخت، به عنوان منحصر به فردترین پادشاه دوران باستان برجسته است. حال سوال این است که آیا این تصویر دقیق است یا خیر. تصویری که کوروش ارائه داد توسط یونانیان انتخاب شد و برای آنها راحت بود که کوروش را به عنوان یک انسان دوست بپذیرند زیرا یونانیان می توانستند از آن به عنوان تبلیغات معکوس علیه پارسیان استفاده کنند.

زیرا وقتی کوروش درگذشت، تقریباً بلافاصله، تغییر چشمگیری رخ داد، به گفته یونانیان، تغییر چشمگیری از این نوع رویکرد جهانی بشردوستانه به رویکرد کلاسیک تر ناسیونالیسم هار رخ داد. بنابراین، یونانیان ممکن است کوروش را به روش هایی ارائه کرده باشند که ایده آل بودند تا واقعی. من پاییز گذشته مقاله ای از فردی خواندم، یک محقق با پیامد، که می گفت کوروش در واقع از زبان فرمولی برای توصیف خود استفاده کرده است و نباید آن را تحت اللفظی خواند.

بنابراین، چه کسی می داند؟ من تحت تأثیر تصویر کتاب مقدس قرار گرفتم زیرا به نظر من، اگر کتاب مقدس او را به عنوان شبان خدا توصیف کند و او را با عبارات مثبت توصیف کند، پس این تصویر دقیقی از شخصیت او است. بنابراین، ما نمی توانیم متضاد کامل تر از کوروش و آشور ناصرپال با رفتار پادشاهان باشیم. لذت بردن از ساخت تاریخ ایران را آسان می کند.

شگفت آور، کوروش در نبرد با ماساگتی در منطقه قفقاز درگذشت، پایانی مناسب برای موفق ترین جنگجوی جهان که تا به حال شناخته بود. من می گویم پایان مناسبی چون به پایان اسکندر فکر می کنم. اسکندر به نوعی شکستگی روی تختی در بابل درگذشت. شاید یک زندگی پراکنده راه خود را بر بدن او خراب کرده بود.

کوروش در مرگ یک جنگجو درگذشت. تقریباً به نظر می رسد که او از اثرات قدرت در امان مانده است و تصمیم گرفت در حالی که سربازانش را علیه یک قبیله کوهستانی مبهم هدایت می کند، بمیرد. سربازان او جسد او را از قفقاز تا فلات ایران حمل کردند و بنای یادبود او تا به امروز در آنجا وجود دارد.

جسد از بین رفته است، کالاهای قبر از بین رفته اند، اما این بنای یادبود به عنوان شهادت ساکت اما فصیح یکی از بزرگترین انسان هایی که شاید تا به حال زندگی کرده است، نشسته است. و بنابراین، کوروش در حالی که ما به صفحات تاریخ به عنوان نوری درخشان نگاه می کنیم که برای اولین بار در تاریخ، به جای یک قدرت باسن، وحشی و حریص، به بشریت یک جهت جایگزین ارائه می دهد. این نمونه از کوروش بزرگ وجود داشت. خوب، ممکن است در مورد پسرش کمبوجیه اینطور نباشد.

در پاراگراف آغازین خود، به شما پیشنهاد می کنم که تجزیه و تحلیل سلطنت او بسیار دشوار است زیرا تمام تاریخ مکتوب در مورد او یونانی است. یونانیان فقط مستعد اغراق نبودند. آنها اغراق آمیز مژمن بودند و نفرت آنها از ایرانیان مطمئناً دیدگاهی کج و معوج را به همراه داشت، همانطور که در ادبیات آنها مشهود است. بنابراین، در اینجا می توانم دو درک متفاوت از کمبوجیه را به شما نشان دهم که کاملاً متفاوت هستند، اما ما هیچ راهی برای اطمینان نداریم.

بنابراین ظاهراً کمبوجیه برای حمله به مصر آماده سازی طولانی کرده بود. در سال پنجم، او به مصر حمله کرد و بلافاصله موفق شد پادشاه و همچنین ممفیس را تسخیر کند. به نظر می رسد که این تا حدی به دلیل فرار یک ژنرال یونانی در استخدام مصری ها باشد و بنابراین در اینجا مورد یک ژنرال یونانی را داریم که توسط مصریان استخدام شد و به کمبوجیه فرار کرد و دفاع مصر را آشکار کرد.

در ابتدا، به گفته یونانیان، سیاست های کوروش منعکس کننده سیاست های پدرش بود. او با دادن خدایان به مصریان ادای احترام کرد، یک مصری را مسئول اداره کشور کرد و دستور اصلاحات را به نفع مردم مصر داد. حالا می شنوید که من مکث می کنم زیرا یونانی ها کمبوجیه را دیوانه تصور می کردند، و بنابراین کمبوجیه ها یک لشکرکشی امپراتوری را به سمت غرب به راه انداختند، و اولین موجودی که آنها سعی کردند در غرب فتح کنند، لیبی بود، خوب، مصر، ببخشید.

این به طور خودکار تهدیدی برای یونانیان بود. اگر او می توانست به اینجا به غرب بیاید، به این معنی بود که می توانست به اینجا به غرب بیاید. بنابراین، قابل قبول است که یونانیان به نفع خود بودند که کمبوجیه را به عنوان یک دشمن معرفی کنند تا اینکه یک رهایی بخش مانند کوروش که می خواست به تصویر کشیده شود.

سپس، متن به ما می گوید، پس از کمپین او برای فتح اتیوپی، که موفقیت آمیز بود، متاسفم که باید قبلاً این کار را انجام می دادم، اتیوپی منطقه ای در جنوب است. این بسیار گیج کننده است زیرا در نقشه امروزی، منطقه ای که در جنوب مصر قرار دارد، سودان است و سپس صدها مایل در جنوب سودان اتیوپی قرار دارد. اما در دوران باستان، اتیوپی بلافاصله در جنوب مصر قرار داشت.

بنابراین، کمبوجیه به جنوب حمله کرد اما موفق نشد. حالا، من می خواهم سعی کنم یک تصویر جایگزین از کمبوجیه ترسیم کنم که نشان می دهد شاید او دیوانه نبوده است. از این گذشته، ما می توانیم به طور قابل قبولی پاسخ دهیم که چرا او به جنوب حمله کرد.

او به جنوب حمله کرد زیرا تمام ذخایر طلای مصر از جنوب می آمد، از اتیوپی که نوپی نیز نامیده می شد. بنابراین، منطقی است که استدلال کنیم کمبوجیه به جنوب حمله کرد تا دسترسی نامحدود به ذخایر طلا داشته باشد. او اولین فرعون مصری نبود که در فتح جنوب موفق نبود.

فرستادن ارتش از رود نیل به اتیوپی بسیار دشوار بود. بنابراین، او در جنوب ناموفق بود، و سپس، در سنت یونانی توصیف این وقایع، پس از آن بود که مشکلات او آغاز شد. ممکن است یادآوری کنم که هرودوت یک مورخ یونانی بود که ادعا می کرد به این بیماری مقدس مبتلا شده است.

حال، بیماری مقدس، مشاهده ساکنان باستان از آنچه برای بسیاری از پادشاهان در دوران باستان که با خواهران خود ازدواج کرده بودند، اتفاق افتاده بود. برای پادشاهان ازدواج با خواهران خود و در نتیجه ایجاد یک ادعای مشروع مضاعف برای خود به عنوان پادشاه امری نسبتاً رایج شد. بنابراین، شما با زنی خارج از خانواده ازدواج نمی کنید. شما در خانواده ازدواج می کنید، که تهدید مخالفت را کاهش می دهد.

متأسفانه، همانطور که من و شما می دانیم، به دلیل مطالعات مدرن ژنتیک، وقتی در خط بیولوژیکی خود ازدواج می کنید، مشکلات ژنتیکی بوجود می آیند. گذشتگان آن را همانطور که هر چیز دیگری را از نظر مذهبی انجام می دادند تفسیر می کردند. بنابراین، آنها فکر می کردند که این یک بیماری مقدس است که خدایان به نوعی آنها را آزار می دهند، و بنابراین آنچه را که می دانستند مشکلات کمبوجیه است سرزنش می کردند زیرا او دیوانه بود.

خوب، شاید او بود. شاید او نتیجه یک پیوند محارم بود. اما یادآوری کنیم که یونانی ها دلایل خوبی برای دوست نداشتن کمبوجیه دارند.

او از امپراتوری باشکوهی که پدرش به او داده راضی نیست. او می خواهد آن را بزرگتر کند. بنابراین، به گفته هرودوت، او سپس گاو مقدس آپیس را در ممفیس به همراه سایر اقدامات عجیب و غریب، از جمله کشتن خواهر-همسرش، رکسان، کشت.

حالا، شاید این سنت ها واقعی باشند. شاید این سنت ها در مورد کمبوجیه ساختگی باشد. اما می توان رفتار او را کاملا درک کرد.

می توان تلاش های نظامی او را به عنوان بخشی از یک برنامه استراتژیک بزرگ برای تسخیر کل جهان توضیح داد. با فتح اتیوپی در جنوب، او ذخایر طلا را تضمین می کرد. با تسخیر غرب، او به خوبی می توانست طرحی را تصور کند که در آن در واقع تمام جهان را تحت قدرت پارس متحد کند.

او ارتش خود را به سمت غرب راهپیمایی می کند. آنها در مورد چیزهای غرب می دانستند. و من می خواهم بر کلمه قابل قبول تأکید کنم زیرا این نظری است.

کاملا قابل قبول است که او ممکن است ارتش خود را به حرکت درآورد تا تمام شمال آفریقا را تحت کنترل خود درآورد. به هر حال، قدرت های سیاسی بزرگی در اینجا به شکل کارتاژ ظهور می کردند. و بنابراین، قابل قبول است که او به دلایل کاملاً خوب، کاملاً جدا از هر گونه جنون، به جنوب و سپس غرب رفت.

بنابراین، من مطمئن هستم که اگر با دقت گوش می دهید می توانید بگویید که من به طور خودکار به هر چیزی که یونانیان در مورد پارسیان می گویند مشکوک هستم. بنابراین، به نوبه خودم، او ممکن است دیوانه بوده باشد یا نباشد، اما متن به ما می گوید که او در روزهای سختی قرار گرفته است. اول، او در اتیوپی شکست خورد، یا در اتیوپی شکست خورد، کلمه بهتری برای بیان آن است.

سپس، او در غرب شکست خورد. او ارتش خود را به صحرای بزرگ صحرا در غرب برد و در آنجا ارتش 50000 نفره در طوفان وحشتناک بیابان از بین رفت. اکنون، ما مطمئن نیستیم که چرا او ارتش را بیرون راند.

واحه ای در اینجا در مکانی به نام سیوا در این منطقه وجود دارد و برخی پیشنهاد کرده اند که او ارتش خود را به سمت غرب به حرکت درآورد تا بتواند خود را الوهیت کند. سیوا جایی بود که فراعنه مصر به آنجا رفتند تا به عنوان خدای بعدی آمون ری تناسخ پیدا کنند. برخی سعی کرده اند استدلال کنند که او ارتش خود را به سمت سیوا پیاده کرد تا الوهیت شود.

به نظر من توضیح بهتر این است که او ارتش خود را برای فتح گیرنه، یا لیبی، همانطور که بهتر شناخته می شود، به میدان فرستاد. برای یونانیان، او ارتش خود را به دلیل جنون خود به بیابان برد. متأسفانه ارتش نابود شد.

این ارتش به مدت 2500 سال ناپدید شد. در چند دهه گذشته، یا شاید سه دهه اکنون، از زمانی که زمان از من دور شده است، بقایای این ارتش در واقع در بیابان مصر پیدا شده است. بنابراین، با در نظر گرفتن این موضوع، کمبوجیه چاره ای نداشت جز اینکه قدم های خود را برگرداند و مصر را ترک کند، زیرا در تلاش های عمده خود شکست خورده بود.

و بنابراین، این منجر به پاراگراف پایانی سردرگمی مطلق می شود. کمبوجیه راه بازگشت خود را به ایران آغاز می کند، اما می شنود که برادرش اسمردیس، بر دیه، در غیاب برادرش خود را پادشاه ایران اعلام کرده است. از این رو، او بازگشت تا تاج و تخت را برای خود تضمین کند.

اکنون، این یک سطح محتمل از باورپذیری دارد زیرا کمبوجیه کاملاً تازه وارد تاج و تخت بود و به این دلیل که امپراتوری پارس کاملاً جدید بود، بنابراین هیچ سنت تاریخی وجود ندارد که بتوان از آن دفاع کرد. بنابراین شاید برادرش تاج و تخت را برای خود غصب کرده است. با این حال، دو دیدگاه در مورد همه اینها وجود دارد.

به گفته هروودوت، کمبوجیه به طور تصادفی با شمشیر خود زخمی شد. حالا، من در مورد شما نمی دانم، اما این به نظر من بسیار غیرقابل قبول است. هروودوت گفت که در دیوانگی خود، به طور تصادفی خود را کشته و زخمی کرد و در اثر یک واقعه شمشیر خودزنی جان خود را از دست داد.

این به نظر من غیرقابل قبول است. اما این منجر به یکی از عجیب ترین وقایع تاریخ ایران شد. در مورد مرگ برادر کمبوجیه که اسمردیس نام داشت دو دیدگاه وجود دارد.

یکی از آنها می گوید که کمبوجیه او را قبل از ترک ایران به قتل رساند، اما مرگ او را مخفی نگه داشت. دیگری این است که یک شبه اسمردیس که نام اصلی او گائوماتا بود، اسمردیس برادر کمبوجیه را کشت و سپس خود را به عنوان اسمردیس واقعی معرفی کرد. خوب، بدیهی است که ما ادبیات یونان را می خوانیم.

ما هرگز حقیقت آنچه اتفاق افتاده را نخواهیم دانست. اما آنچه به طور قطع اتفاق افتاد این بود. کمبوجیه مرده بود.

یا اسمردیس یا یک شبه اسمردیس بر تخت سلطنت ایران نشسته بود، و ما اینجا هستیم. بنابراین در نتیجه این اقدامات کاملاً عجیب و غریب جهان وارد یک رویداد استراتژیک و اعصاب خردکن شده است و آن نبرد تاج و تخت ایران است که به طور اتفاقی ما را برای پارسیان به شخص داریوش می رساند. داریوش از نوادگان مستقیم کوروش نبود، بلکه از نسل سلطنتی هخامنشی بود.

بنابراین، کوروش، داریوش، ببخشید، شروع به مبارزه برای گرفتن تاج و تخت برای خود می کند. در حدود چهار ماه، او موفق می شود شبه اسمردیس را شکست دهد و بکشد، مگر اینکه اسمردیس واقعی باشد، ما فقط نمی دانیم. در مجموع، او 9 پادشاه جداگانه را شکست داد تا هر 23 ساتراپی را به دست آورد.

این تلاش به یاد ماندنی بر روی کتیبه معروف بیستون ثبت شده است که به زبان های اکدی، ایلامی و فارسی باستان نوشته شده است. این یکی از معدود اسناد تاریخی فارسی موجود است. در واقع، این تنها مورد با هر اندازه ای است.

بنابراین، توسط جورج راولیسون رمزگشایی شد، که این کار را از طریق شباهت های فارسی باستان با زبان هندواروپایی انجام داد و بنابراین به باز کردن در برای خواندن اکدی کمک کرد. بنابراین، داریوش پادشاه شد و داریوش در نهایت با یونانیان به جنگ افتاد. و بنابراین، این رویداد جنگ بین یونانیان و پارسیان قرار بود تاریخ ایران را برای بیشتر از یک قرن اشغال کند.

حالا، به یاد داشته باشید که اسنادی که ما می خوانیم اسنادی از دیدگاه یونانی هستند. بنابراین، آنها داریوش را به عنوان یک درنده نظامی به تصویر کشیدند، اما در واقع می توان توضیحی قابل قبول برای دخالت

پارسیان در غرب ارائه داد و آن به این دلیل است که یونانیان از پارسیان عصبی بودند. و بدین ترتیب، آنها شروع به دخالت با این دولتهای شهرهای یونانی زبان ایونی در ساحل غربی آناتولی نمودند.

بنابراین، بگذارید صحنه را برای شما آماده کنم، زیرا شما به طور خودکار از این موضوع مطلع نخواهید بود. در این زمان از تاریخ، کل این منطقه در امتداد ساحل غربی توسط یونانیان دوره گرد پر شده بود و یونانی زبان این منطقه بود. آنها خود را یونانی می دانستند، حتی اگر این مردم اینجا آنها را چیزی کمتر از این می دیدند. بنابراین، این منطقه ایونیا نامیده شد، و بنابراین یونانیان در اینجا شروع به دامن زدن به شورش در میان این دولت-شهرهای ایونی کردند.

من گمان می کنم که این همان چیزی است که باعث شد داریوش توجه خود را به غرب معطوف کند. از این گذشته، طرح اصلی کمبوجیه احتمالاً طرح بهتری بود. ایرانیان نیروی دریایی نداشتند.

برنامه بهتر این بود که به آنچه کمبوجیه ممکن است انجام داده باشد ادامه دهیم، یعنی راهپیمایی در امتداد شمال آفریقا. اما در عوض، شاید به دلیل دخالت یونان در امور ایران، داریوش تصمیم به حمله گرفت. ما می خواهیم از کلمه یونانی به معنای عمومی استفاده کنیم. یونان در این زمان به دولت-شهرها تقسیم شده بود، و بنابراین او به منطقه ای که ما آن را یونانی می نامیم حمله کرد، حتی اگر این لزوماً نام منطقه ای نیست که ما در مورد آن صحبت می کنیم.

به نظر من قابل قبول است که داریوش به دلیل دخالت یونان حمله کرده است. ثروت کافی در آنچه ما یونان می نامیم برای توجیه تهاجم دشوار و شاید پرهزینه به یونان وجود نداشت. بنابراین، سپاهیان داریوش از هلسپونت عبور می کنند و وارد منطقه تراخا می شوند و در آنجا پیروزی های اولیه را به دست می آورند، این شهرهای ایونی را سرکوب می کنند، تراکا و مقدونیه را به همراه چند شهر یونانی تصرف می کنند و از طریق نیروی دریایی اجیر شده خود، قبرس.

اما پس از آن یک سری شکست ها آغاز می شود که، می دانید، از آنجایی که من یک خداپاور هستم، یعنی معتقدم که خدا وقایع تاریخ را کنترل می کند، پس تقریباً مثل این است که دست خدا وقایع را هماهنگ می کند تا ترتیب شکست این ابرقدرت را در برابر این موجود سیاسی بسیار کوچک در اینجا بدهد. بنابراین، در هر صورت، یونانی ها در نهایت برنده می شوند، یا شاید پارسیان در نهایت ببازند. با این حال ما در مورد توضیح آن، این به نظر می رسد مانند دیوید و جالوت در استروئیدها.

بنابراین، اولین فاجعه ای که به نظر می رسد اتفاق می افتد این است که بخشی از ناوگان پارسی در نزدیکی کوه آتوس که خیلی دور از آتن نیست، در یک طوفان شدید گم می شود. سپس، در ماراتن، نیروهای داریوش به سمت جنوب حرکت می کنند و یونانیان به شدت شکست می خورند. تعداد کمی از نبردها اهمیت سیاسی بیشتری داشتند و چنین پیامدهای نظامی حادتری داشتند.

به سبک معمول یونانی، یونانی ها اغراق کردند و تصور کردند که ارتش ایران در ماراتن متشکل از صدها هزار سرباز است. در واقع، تنها چند صد، شاید 25000 سرباز در ارتش ایران وجود داشت و آنها با نیروی یونانی حدود 11000 نفری جنگیدند. در این نبرد ماراتن بود که یونانیان اولین شکست نظامی واقعی خود را تجربه کردند.

بنابراین، فکر کردم نقشه ماراتن دارم. در اینجا چیزی است که می توانیم در این نبرد ماراتن برای شما توضیح دهیم. اگر می توانستیم کمی با شما خوش بگذرانم و بگوییم، ما یونانی ها را به عنوان اجداد دموکراسی خود می بینیم.

ما آنها را می بینیم، می دانید، ما معماری یونانی را در واشنگتن دی سی داریم. اینجا در محوطه دانشگاه لیبرتی، بسیاری از ساختمان های ما دارای ستون هایی از نوع ایونی هستند که صرفاً تشریفاتی هستند، اما آنها بیرون هستند و پیروزی فرهنگ یونانی و مدل یونانی را نشان می دهند. و بنابراین، ما یونانیان را به عنوان قهرمانان می بینیم، و تمایل داریم که ایرانیان را به عنوان آدم های بد ترسیم کنیم. و بنابراین، من فقط به هر کسی که تاریخ باستان را می خواند هشدار می دهم که با این دیدگاه مبارزه کند.

در وهله اول، این پیروزی دموکراسی بر استبداد به یک دلیل نبود: یونانی ها هنوز دموکراسی را اختراع نکرده بودند. آنها مانند یک الیگارشی داشتند. تنها تعداد بسیار کمی از مردم در یونان واقعا فرصت رای دادن داشتند.

شما باید ثروتمند باشید، صاحب زمین، باید بتوانید از X تعداد جنگجو حمایت مالی کنید تا وارد شوید. بنابراین، اگر ثروتمند و مهم بودید، باید رای می دادید. آنطور که ما فکر می کنیم دموکراسی نبود.

بنابراین، من همه شما را تشویق می کنم که با این تمایل که این را به عنوان پیروزی غرب بر شرق منحط تصور کنید، مبارزه کنید و با این مفهوم مبارزه کنید که یونانی ها آدم های خوب هستند و پارس ها منحرفان هستند. به معنای واقعی کلمه به این شکل ارائه می شود، و به نظر من، واقعا یک تاریخ بد است. و بنابراین، من ماراتن را شنیده ام. در واقع، من در حال حاضر بدون دفتر هستم زیرا در حال ساخت یک مدرسه جدید برای مدرسه الهیات خود هستیم.

و بنابراین، همه کتاب های من در خانه هستند، و بنابراین من به این کتاب دسترسی ندارم، اما این کتابی است که در آن وقتی این را در کلاس درس تدریس می کنم، کتاب را می آورم، و صفحه جلد را می خوانم زیرا بسیار بوج است، نفس را بند می آورد. صفحه جلد نبرد ماراتن را به عنوان خدا علیه فرشتگان سقوط کرده به تصویر می کشد، می دانید، سیاه در برابر سفید، خوب در برابر بد. این چیزی کمتر از بوج نیست.

این یک نبرد است. این نبرد بین آدم های خوب و آدم های بد نیست. مطمئناً، این نبردی بین دو نیروی تکنونیک است که برای اولین بار در تاریخ، ما را برای اولین بار در تاریخ، نبردی بین آنچه که غرب نامیده می شود، و آنچه شرق نامیده می شود، هدایت می کند.

همیشه پیش از این، جغرافیای نبرد در طاق قلم من بوده است. همیشه در خاورمیانه بوده است. اکنون، برای اولین بار در تاریخ، ما یک نبرد مهم بین شرق و غرب در ماراتن داریم، و پیروزی این نبردها منجر به انتقال قدرت جهانی از خاورمیانه به غرب خواهد شد.

این از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. این بدان معناست که سنت غربی ریشه در جهان یونانی-رومی دارد و نه در جهان خاورمیانه. حداقل به نظر من، این بدان معنا نیست که جهان خاورمیانه بد، فاسد، منحط یا منحرف است.

این بدان معناست که فرهنگ ما در غرب ریشه در دوران یونانی-رومی دارد و اولین نبرد این نیروهای تکنونیک که علیه یکدیگر تغییر می کنند در ماراتن است. آنچه در این نبرد در ماراتن می بینیم، پیروزی نیروهای نظامی یونان بر پارسیان است. بنابراین چیزی که ما می دانیم اتفاق افتاده چیزی شبیه به این بود.

باز هم، آثار هنری من چیزی کمتر از آن چیزی است که در موزه متروپولیتن یافت می شود. همانطور که هست، یونانیان نیروهای خود را به سه واحد تقسیم کردند. معمولاً این چیزی است که اتفاق افتاده است.

نیروهای ایرانی چندین برابر بزرگتر بودند. سعی کنید درام این لحظه را تصور کنید زیرا دراماتیک است، حتی اگر آدم های خوب در برابر افراد بد نباشند. اما درام این لحظه دراماتیک است.

ایرانیان هرگز در جنگ شکست نخورده اند. هرگز. و بنابراین اکنون نیروهای آنها، حدود 25000 نفر، در خارج از یونانیان جمع شده اند و نیروهای خود را به سه واحد تقسیم کرده اند.

البته پارسیان اینجا صف کشیده اند. ما دیدگاه های امروزی را مسخره می کنیم و ایرانیان را آدم های بد می نامیم. آنها هرگز دندان های خود را مسواک نمی زنند.

پارسیان اینجا صف کشیده اند و بنابراین ایرانیان حمله میکنند. اما معلوم می شود که یونانی ها یک برنامه نبرد چشمگیر دارند. چه کسی می دانست؟ بنابراین پارسیان به این نیروهای ایرانی اجازه می دهند تا در برابر میانه موفق شوند.

و بنابراین، یونانی ها عمداً، زیرا سربازان آنها بسیار بهتر آموزش دیده اند، بالاخره این یک سیستم دولت-شهر است. بنابراین، اتفاقی که می افتد این است که آنها آن ماراثن را مجبور می کنند. آنها مرکز خود را دارند، مرکز عقب نشینی نظامی آنها.

خوب، اگر چیزی در مورد ارتش می دانید، وقتی مرکز را از دست می دهید، این نابودی ارتش شماست. بنابراین، مرکز به این شکل عقب نشینی می کند. ایرانیان طبیعتاً فکر می کنند که در نبرد پیروز شده اند و بنابراین آنها را مستقیماً در دام دنبال می کنند.

می بینید، کاری که یونانیان انجام می دهند این است که هر دو طرف را محاصره می کنند. آنها نیروهای ایرانی را در بر می گیرند. حالا، مرکزی که به اینجا حرکت کرده است، نگه داشته می شود و کل نیروی ایرانی دستگیر شده است، محاصره شده است.

آنها عملاً نابود شده اند. خوب، آنچه اتفاق افتاده است این نیست که آدم های خوب برنده می شوند. آنچه اتفاق افتاده است این است که یونانیان شکل جدیدی از نبرد را به جهان آموزش می دهند که واقعاً کاملاً جدید است.

آنها یک سیستم نظامی ایجاد کرده بودند که به موجب آن این سربازان آموزش دیده می توانستند در نبرد جابجا شوند. از نظر تاریخی، هنگامی که نبرد به هم پیوست، فقط هرج و مرج بود. اما یونانیان از طریق دمیدن شیپورها یک سیستم ارتباطی ایجاد کرده بودند.

سربازان به خوبی آموزش دیده بودند. یونانی ها در واقع می توانستند نیروهای خود را در هرج و مرج نبرد حرکت دهند. آنها می توانستند نیروهایشان را جابجا کنند.

این تحرک فوق العاده ای ایجاد کرد که ایرانیان به سادگی از آن برخوردار نبودند. و به این ترتیب، آموزش بالای سربازان یونانی و موفقیت فوق العاده در آموزش سربازان یونانی، برتری نظامی کاملاً غیرمنتظره ای نسبت به ایرانیان به آنها داد. بنابراین، ماراثن یک باخت شرم آور برای پارسیان است.

و بنابراین، این، همراه با سلاح های جدید یونانی، به این معنی بود که ایرانیان با ارتش برتری آشنا شدند که آنها آن را درک نمی کردند. یونانیان یک سرباز بسیار بلند داشتند، ببخشید، یک نیزه بسیار بلند که در نبرد از آن استفاده می کردند تا این تشکیلات توده یونانی این نیزه های بلند را داشته باشند که می توانستند از آنها

استفاده کنند، و آنها می توانستند سرباز ایرانی را قبل از اینکه سرباز ایرانی بتواند در نبرد علیه آنها بپیوندند، بکشند. بنابراین، سلاح های برتر و تحرک سرباز یونانی را هاپلیت می نامند.

و بنابراین، این سلاح برتر باعث شگفتی ناخوشایندی برای پارسیان شد. و به این ترتیب اولین نبرد توسط یونانیان پیروز شد. حالا، دوستان، حداکثر 25000 سرباز ایرانی وجود داشت.

ایرانیان حدود 6400 سرباز خود را از دست دادند. از دست دادن 6400 سرباز به امپراتوری به اندازه ایران مهم نیست، بنابراین ماراتن به سختی یکی از نبردهای حماسی تاریخ است.

به هر حال، این فقط یک نبرد متوسط بود. پارسیان واقعا شکست شرم آوری را متحمل شدند. ماراتن پارسیان را از جنگ علیه یونانیان باز نداشت.

اما آنچه ماراتن به دنیای باستان می گوید، به ویژه به پارسیان می گوید، این است که شما در برابر یک گروه نظامی قرار دارید که برای آن آماده نیستید. ایرانیان به این نوع جنگ عادت ندارند. و صادقانه بگویم، آنچه یونانیان به جهان نشان خواهند داد این است که ارتش آنها به طور مداوم از طریق شخص اسکندر مقدونی پیروز و پیروز خواهد شد.

بنابراین، با آن، اولین نبرد به دست یونانیان می افتد. آنها همه آنها را برنده نخواهند شد، اما بیشتر آنها را خواهند برد. بنابراین، با آن، شاید زمان مکث فرا رسیده باشد.

و دلیل آن این است: ما می خواهیم از نبردها به سیاست های داریوش تغییر دهیم که از اهمیت فوق العاده ای برخوردار هستند. پس با در نظر گرفتن این موضوع، بیایید کمی مکث کنیم و سپس برگردیم و توجه خود را به یکی از بزرگترین پادشاهان ایران، داریوش معطوف کنیم.

خیلی ممنون که گوش دادید.

این دکتر دان فاولر است که در مورد پیشینه های عهد عتیق تدریس می کند. این جلسه بیست و دوم، امپراتوری ایران است.